



به نام خدا

«چشم نرگس» به شقایق نگران است هنوز

نرگس تبرئه شد. و البته همه ما خوشحالیم. و خدا را شکر می کنیم که تجربه نرگس، تجربه موفقی از یک «همکاری ملی - مدنی» بود. از چند صد هزار نفری که در شبکه های مجازی داخلی و خارجی از او حمایت کردند، تا حمایت های وزیر محترم امور خارجه و همکارانشان و سفارت ایران درهند بویژه سرکنسول متعهد و مسئولیت شناس مان در حیدرآباد، و پیگیری نمایندگان محترم مجلس و همه تلاشگران مدنی دیگر که هر یک به گونه ای در اطلاع رسانی، تلاشگری و مذاکره برای کمک به نرگس مشارکت کردند؛ همچنین کارآفرینان ارجمندی که بدون عطش ذکر نامشان، هزینه ی وکلای نرگس را بر عهده گرفتند، همه و همه در تحقق این نتیجه، سهیم بوده اند. و شک نکنیم که اگر این حمایت ها نبود، نرگس اکنون در زندان رایاگادا بود. چرا که باندهای تبهکار و رانت خوار رایاگادا کمر بسته بودند تا با به زندان افکندن نرگس، درس عبرتی بدهند به هر غریبه ای که بخواهد وارد حریم امن منافع حاصل از خیریه های دروغین آنان شود.



اما نمی دانم چرا پس از شنیدن حکم نرگس، بیشتر، نگران شدم تا شادمان. آخر به گمانم نرگس روزگار سختی در پیش دارد. نرگس دختری است که آسودگی او عدم اوست. شاید تنها وقتی داستان زندگی اش را منتشر کند ما گوشه ای از رنج جانسوز و تلاش عظیمی را دریابیم که این دختر در شش سال اخیر در هند متحمل شده است؛ آن هم در اوج جوانی، در دهه بیست زندگی، یعنی دوره ای که همه دختران هم سن و سال او یا به دنبال تحصیل اند یا پیدا کردن شغل مناسب یا یافتن یاری برای سرو سامان دادن به زندگی شخصی. و نرگس همه را رها کرد. نرگس اکنون صدها فرزند در هند دارد. صدها کودک که از شیرخوارگی با او بزرگ شده اند، شبها با لالایی و نوازش او به خواب رفته اند و سخت به او دل بسته اند و نرگس نیز در دل گرو آنها نهاده و چون مادر دوستشان دارد. بسیاری از این کودکان نابینا هستند و معمولاً محبتی که بین یک کودک نابینا و مادرش ایجاد می شود بسیار شدیدتر از محبت کودکان بینا است و از این پس دوری از این کودکان برای نرگس بسیار رنج آور است. نرگس که هر لحظه، کودکی را در آغوش داشت و تیمار می کرد اکنون چند ماه است از کودکان خود جدا شده است و شاید دیگر هیچگاه نتواند آنها را ببیند. در همین چند ماه نیز رنج این دورافتادگی نرگس را از پا انداخته است. او اکنون جسماً فرسوده و بیمار شده (گرچه بروز نمی دهد) و روحاً نیز بسیار آسیب دیده است.



اکنون برای نرگس چه باید کرد؟

من شخصا معتقدم که کسانی که از کودکی والدینشان را از دست می دهند، اگر آسیب روحی نبینند در بزرگسالی ماموریت‌های بزرگی بر دوش می‌گیرند. گاهی اوقات برای بزرگ شدن افراد باید از همان کودکی وابستگی و سیطره پدر و مادر از دوششان برداشته شود تا شخصیت آنان مستقل و متکی به خویش شکل بگیرد. شاهد تاریخی آن پیامبران بزرگی چون ابراهیم و یوسف و موسی و عیسی و محمد (که سلام خدا بر همه آنان باد) هستند که یا یتیم بوده اند یا دور از پدر و مادر بالیده اند.

نرگس وقتی در کودکی مادر و پدرش را در فاصله کوتاهی از دست داد، با خدا قهر کرد اما این قهر با خدا منجر به این نشد که مسیری رفاه طلبانه و غفلت آمیز را در زندگی پیش بگیرد؛ بلکه او - که تحت سیطره روح بلند، آزادمنش و آکنده از عشق پدرش بزرگ شده بود - راه عشق را برگزید و به سان همه‌ی عاشقان تاریخ، هر آنچه داشت را رها کرد و با دست خالی به سرزمین تضادها و هارمونی‌ها، یعنی سرزمین ایمان، جهل، فقر و دموکراسی و سرزمین آشتی انسان و حیوان و ماشین هجرت کرد و از هیچ، کاخی از عشق بنا نهاد؛ و من معتقدم او اکنون دارد پاداش این صداقت و شفقت خویش را می‌گیرد. آه آه که حوادث دو سال اخیر گام به گام نرگس را به خدا نزدیک کرد تا آن که نهایتاً باعث



آشتی نرگس با خدا شد و چه بازگشت عجیبی و چه آشتی سرشاری. ای کاش همه‌ی ما یک بار کافر شویم و ایمان عاریتی و وراثتی را رها کنیم و دوباره با دل خویش ایمان بیاوریم.

و اکنون برای این نرگس عاشق پیشه‌ای که با خدا دوست شده است و شبه‌های تنهایی خود را در غربت غریب هند با او سر کرده است چه باید کرد؟ همه می گویند نرگس به ایران بازگردد. راستش من نگرانم. نمی دانم نرگس را به ایران دعوت کنیم یا نه. می ترسم. می ترسم وقتی نرگس ما خداشناسانِ ناخدا‌باور را از نزدیک ببیند دوباره با خدا قهر کند. آواز دهل شنیدن از دور خوش است. می ترسم نرگس را به ایران بیاوریم و او را درگیر همه‌ی آن پیچیدگی‌هایی کنیم که جامعه ایران و حکومت ایران دارد، و او را در دورنگی‌ها و نفاق‌های اجتماعی از یک سو و محدودیت‌ها و تنگ نظری‌های حکومتی و نیز ناکارایی‌ها و فسادهای اداری، از سوی دیگر، سرگردان کنیم و آنگاه او را خسته و فرسوده تر از گذشته رها کنیم و بار دیگر دلشکسته تر از ایران برود. او اکنون با نگاه تازه‌ای به ایران می نگرد. سرزمین سپاهپوشان ناشادی که یک بار او از آن گریخته است اکنون در نظر او به بهشت مهربانی تبدیل شده است که دلم نمی‌خواهد این نگاه او مخدوش شود.

من البته پیشتر بی پروایی کرده‌ام و او را دعوت کرده‌ام که به ایران بیاید و تلاش‌های انسان‌دوستانه خود را در جامعه‌ی خودمان که حفره‌های



فراوانی دارد ادامه دهد؛ و نرگس هنوز تصمیم نگرفته است. و البته این‌ها را دارم می‌نویسم تا او واقع‌بینانه‌تر تصمیم بگیرد. گرچه به او گفته‌ام که انسان‌های بزرگوار و عاشقی در این کشور هستند که منتظرند تا او بیاید و او را در راه اندازی یک فعالیت انسان‌دوستانه یاری دهند. و اعتراف می‌کنم که این بی‌پروایی من در دعوت از نرگس از آن جهت بود که در یک سال اخیر سخت به جان گرفتن جامعه مدنی‌مان امیدوار شده‌ام. من که برخی دوستانم عنوان «نظریه پرداز یأس» را به من داده‌اند و بیشتر نوشته‌هایم آکنده از «نقد سیاه» وضع موجود است، گرچه همچنان بر وجود آن آسیب‌ها و سیاهی‌ها تاکید دارم اما یکی دو سال است که نشانه‌های زنده شدن جامعه مدنی را حس می‌کنم. بحث «حاکمیت مجازی» که سال گذشته مطرح کردم در واقع سرآغاز این تغییر نگرش در من بود.

اگر جامعه مدنی ما که معتقدم سال‌هاست در گیرودار آزمون و خطاهای سیاسی کشور به بیماری «درماندگی آموخته شده»* گرفتار شده است خود را بازیابد و دوباره زنده شود، عبور از مشکلات و بحران‌های در پیش رو ممکن خواهد بود و البته تحولات فناوری نیز به یاری آن خواهد آمد. و این روزها هرچه می‌گذرد علائم این تولد دوباره بیشتر می‌شود. پویش «چهارشنبه سوری بی خطر» که منجر به کاهش چهل درصدی حوادث این جشن ملی شد، پویش «کتاب به جای تقویم» که باعث شد امسال



کمتر کسی تقویم هدیه بدهد، پویش فعالان اقتصادی اصفهان برای آزاد شدن بانوی یکی از کارآفرینان درهم شکسته شهر اصفهان از زندان و تحریم بانکی که این خطا را مرتکب شده بود (یادمان نرود که اینان همان فعالان اقتصادی هستند که چند سال پیش چند ده هزار میلیارد تومان یارانه متعلق به بخش صنعت را که قانون مقرر کرده بود به آنها ندادند و صدای شان درنیامد) و البته همین پویش حمایت از نرگس و پویش‌های بی‌شمار دیگری که این روزها در فضای مجازی درگرفته است، بویژه پویش‌هایی که از فضای مجازی شروع و به فضای حقیقی متصل می‌شوند، همه و همه نشانه‌های این است که جامعه مدنی دارد خودش را پیدا می‌کند و ققنوس وار از خاکستر خستگی و فروماندگی خویش می‌روید و جان می‌گیرد. آری با این امیدواری‌ها بود که از نرگس دعوت کردم که به ایران بیاید و امیدوارم به خطا نرفته باشم و نرگس نیز بتواند تصمیم درستی بگیرد.

خیلی کارها در ایران بر زمین مانده است که نرگس با روحیه عاشقانه‌ای که دارد و با سرمایه نمادینی که اکنون فراهم کرده است می‌تواند بر عهده بگیرد و آنها را بسامان کند. تاکنون چندین موسسه خیریه فعال یا در شرف تاسیس که در حوزه حمایت از زنان و کودکان آسیب دیده فعالیت می‌کنند، در خواست کرده اند که نرگس به ایران بیاید و مدیریت آنها را بر عهده بگیرد. حتی اخیراً موسسه‌ای برای حمایت از



زنان آسیب دیده تهرانی، یعنی همان تن‌فروشان‌هایی که به علت فقر و درماندگی، توسط مردان فاحشه به بردگی جنسی برده می‌شوند، تاسیس شده است و تمایل دارد که فعالیتش را با حمایت و همراهی نرگس دنبال کند. به گمانم این حوزه از آن حوزه‌هایی که شفقت می‌خواهد و فقط اگر کسانی مثل نرگس آستین بالا بزنند و شب‌ها برای این زنان غذا ببرند و در خیابان‌ها و پارکها کنارشان بنشینند و بدون ترس از ایدز و سایر بیماریها با آنان غذا بخورند و به درد دلشان گوش کنند شاید با جلب اعتمادشان بتوانند آنها را نجات دهند.

یادمان نرود که ما در ایران تا انبوهی از زنان بزرگ در حوزه‌های مختلف هنری، ورزشی، علمی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نداشته باشیم ایجاد تحولات نهادی در الگوهای رفتاری جامعه ما، که باید از زنان شروع شود تا به نسل آینده منتقل شود، ممکن نخواهد بود. و گرچه اکنون زنان فراوانی در این حوزه‌ها داریم که مرزهای شهرت و احترام را درنوردیده‌اند، اما هنوز زنان اندکی داریم که به سرمایه نمادین ملی در این حوزه‌ها تبدیل شده باشند. برای تحول در فرایند توسعه باید از تحول در بانوانمان شروع کنیم و تحول در بانوان نیازمند وجود تعداد انبوهی از سرمایه‌های نمادین در میان بانوان است. پس همان گونه که برای بُعد مادی و فیزیکی توسعه، سرمایه‌گذاری می‌کنیم تا صنایع پیشرفته بسازیم، یادمان نرود که برای شکل گرفتن بُعد فرهنگی و



رفتاری توسعه، نیز نیازمند سرمایه گذاری در سرمایه اجتماعی و سرمایه‌های نمادین هستیم. و البته جامعه ما با کمبود مفرط سرمایه نمادین در میان بانوان روبه روست.

اکنون که همه دست به دست هم داده اند تا نرگس را در راهی که آغاز کرده است یاری کنند و او را مجاب کنند که تلاش‌های مدنی خود را در ایران دنبال کند، من نیز امیدوارانه به این تلاش‌ها می پیوندم. و البته پیش از همه‌ی ما استاد هادی ضیاء الدینی، پیکر تراش بزرگ کشورمان - که شهرت جهانی دارد و متأسفانه ما در ایران هنوز آن گونه که در خورد اوست او را معرفی و تکریم نکرده ایم - دست به کار شد و فقط برای دل خودش و برای تکریم زحمات بی‌رشوت و منت نرگس، همه هنر و خلاقیت خود را به کار گرفت و تندیس از نرگس ساخت که با آن بتواند بخشی از رنج نرگس را التیام دهد و دل او را برای بازگشت به وطنش نرم کند. بی‌گمان این تندیس، جاودانه خواهد شد. پیش از ساخت تندیس، استاد از من درباره محتوا و پیام تندیس نظر خواست. من خیلی فکر کردم و ایده‌ها دادم اما استاد، بی‌توجه به ایده‌های من، کار خودش را کرد. وقتی تصویر را دیدم برای استاد نوشتم: «زیباتر از این نمی شد نرگس را توصیف کرد».



آنگاه قرار شد اسمی برای این تندیس انتخاب شود. تفألی به دیوان حضرت حافظ زدیم، غزلی آمد که مصرعی از آن را وام گرفتیم و این گونه باز نویسی کردیم:

«چشم نرگس به شقایق نگران است هنوز»

چهره ماندگار خوشنویسی ایران، استاد «یدالله کابلی خوانساری» که سرمایه نمادینی در هنر ایرانی است، نیز زحمت کشیدند و عبارت «چشم نرگس به شقایق نگران است هنوز» را به خط زیبای شکسته نستعلیق نوشتند تا در زیر تندیس نصب شود؛ و با الهام از این مصرع، نام تندیس را «چشم نرگس» نهادیم.

تصاویری از تندیس «چشم نرگس» شاهکار استاد ضیاءالدینی و نوشته زیبای استاد کابلی را می‌توانید در کانال تلگرامی استاد ضیاءالدینی در لینک زیر تماشا کنید:

@Hadi_Ziaoddini

تندیس «چشم نرگس» اکنون در کارگاه استاد ضیاءالدینی در محل «عمارت خسروآباد» سنجنگ نگهداری می‌شود. پیشنهاد می‌کنم مسافران نوروزی که به کردستان - دیار یکرنگان کرد کشورمان - می‌روند سری به «عمارت خسروآباد» بزنند و هم استاد ضیاءالدینی را، که از مفاخر ملی ماست، ملاقات کنند و هم کارگاه او را، که بخشی از جذابیت



این عمارت است، ببینند و هم از نخستین کسانی باشند که تندیس «چشم نرگس» را از نزدیک می بینند.

و اکنون دوستان و دوستان نرگس پویش «یاران نرگس» را تدارک دیده اند تا اگر شرایط فراهم شد آن را به «بنیاد نرگس» تبدیل کنند. آنان می خواهند همه کسانی که تمایل دارند برای یاری کودکان در معرض آسیب و زنان آسیب دیده ایرانی، با نرگس همراهی و همکاری کنند یا از او حمایت مادی و معنوی کنند در این پویش همدیگر را بیابند و دست به دست یکدیگر دهند. امید که نرگس هم دعوت آنان را بپذیرد و تلاشهای مدنی خود را در ایران دنبال کند.

به همین علت از نرگس خواستم که ایمیلی برای این پویش بسازد. بنابراین همه کسانی که می خواهند هر گونه حمایتی (پشتیبانی های مالی، واگذاری امکاناتی به صورت ساختمان یا زمین یا محلی برای فعالیت های یاریگری، پشتیبانی های قانونی و حقوقی، همکاری داوطلبانه و) از نرگس داشته باشند، نوع حمایت خود را، با توضیحات کافی و احتمالا مستندات لازم، برای نرگس به این ایمیل ارسال کنند:

helpnargeskalbasi@gmail.com



مدیریت این ایمیل با خود نرگس یا فرد مورد وثوق اوست. نرگس نیز از این پس فعالیت‌ها و برنامه‌های آینده خود را از طریق کانال تلگرامی تازه‌ای در این آدرس:

@nargeskalbasi

به اطلاع هموطنان و علاقه‌مندان می‌رساند. اینک نیز شما می‌توانید با عضویت در کانال جدید نرگس و پیوستن به پویش «یاران نرگس» و هم‌رسانی همین پیام، این حرکت مدنی را تقویت کنید. و البته می‌توانید «پویش یاران نرگس» را به همه کسانی که امکاناتی دارند و اهل نیکی و فضیلت هستند معرفی کنید. همچنین با مراجعه به کانال جدید نرگس می‌توانید پوستری که برای «پویش یاران نرگس» طراحی شده را ببینید و هم‌رسانی کنید.

ماموریت من (محسن رنانی) درباره نرگس، در این جا به پایان می‌رسد. من البته هرگاه نرگس نیازی داشته باشد به او مشورت و یاری می‌دهم اما تصمیم ندارم به پدرخوانده نرگس در ایران تبدیل شوم. من هم کارهای زیادی دارم. برای من آگاهی بخشی درباره «کودک یتیم توسعه» که یکصد سال است در این دیار سرگردان و آسیب دیده است از اولویت برخوردار است. کارایی من در این حوزه است و کارایی نرگس در حوزه دیگری.



نرگس اگر تصمیم گرفت که به ایران بیاید، باید خودش را برای مواجهه و همکاری با مردمی که یک روز سرشار از عشق، و روز دیگر آکنده‌ی از نفرتند، آماده کند. نرگس اگر به ایران بیاید به زودی خواهد دانست که با جامعه‌ای به غایت پیچیده‌تر و سخت‌تر از هند روبه‌روست. تنها تفاوتش این است که در این جا هم دوستدارانش و هم مخالفانش بیش‌تر از هند خواهند بود. و البته نرگس اگر به ایران هم نیاید، هر کجای این کره خاکی برود، عشق می‌پراکند و امید می‌افشاند.

برای نرگس و برای «یاران نرگس» آرزوی پویشی سرشار دارم.

محسن رنایی

۵ فروردین ۱۳۹۵ / دانشگاه اصفهان

پاورقی: * حیوانی را در نظر بگیرید که در قفسی گرفتار است. او هر چه به شیوه‌های متفاوت به دریچه قفس نزدیک می‌شود با شوک مواجه می‌شود. بعد از مدتی شوک را قطع کنید و دریچه را هم باز کنید؛ اما حیوان که خسته و از شوک‌های مکرر فرسوده است، در گوشه‌ای خزیده و دیگر به دریچه نزدیک نمی‌شود. به این وضعیت، «درماندگی آموخته شده» (Learned helplessness) می‌گویند. گاهی جوامع هم پس از آزمون‌های شکست خورده بسیار، به این حالت دچار می‌شوند.